



سازان

سازان



اگونیک، بنگریم، تاریخ  
اسلام جز تاریخ رسیدن  
به قدرت نیست، تلاش  
مستمریست که ریاست  
طلبان در راه وصول  
به امارت و سلطنت  
بکار بسته‌اند و دیانت  
اسلام وسیله بوده است  
نه هدف.

شادروان علی دشتی

# یادداشت‌ناشر

دو پیرامون زندگانی رسول الله و بیست و سه سال دوران پرمجا‌ج‌رای رسالت وی، از دیرزمان کتابهای فراوان نوشته شده است. مطلبین و محققین اسلامی برای عقیده‌اند که بدون تردید درگرداگرد هیچ پیامبر و رسولی تاکنون این مقدار نوشته و سند منتشر نشده، بگونه‌ای که این امتیاز در هیچیک از ادیان تاریخی ملاحظه نمی‌شود. کثرت و فراوانی نگارش در سیرت رسول الله دلایل چندی داشته است. یکی از اساسی‌ترین دلایل وجود این همه نوشته و تالیف، تعدد دین‌شناسی و مذاهب و وسعت سرزمینهای تسخیر شده اسلامی می‌باشد. میدانیم که بلافاصله پس از مرگ رسول الله یورش و حمله تازیان به شرق و غرب آغاز گردید و پس از مدت کمی سرزمینهای وسیعی زیر سلطه خلفای اسلامی قرار گرفت. مذاهب و فرق اسلامی در نقاط مختلف قلمرو اسلامی بوجود آمد. هر چه از دوران رسول الله و خلفه اولیه اسلامی فاصله زمانی بیشتر شد، نیاز بیشتری در نوشتن شرح حال و جمع‌آوری کلمات رسول و پیروان اولیه احساس می‌شد. بویژه که پیروان مذاهب و فرق مختلفه بخاطر وحشت از درهم آمیختن با مشربهای دیگر، خود را ملزم به نوشتن رساله‌های فقهی و زندگی‌نامه ویژه‌ای در پیرامون رسول الله میدانیدند. هر کدام از این فرق برداشتی خاص از دستورات و یا روش زندگانی پیامبر اسلام داشتند. بطوریکه هیچ کتابی در دنیای اسلام پیدا نمی‌شود که مورد قبول همه فرق اسلامی قرار گیرد. بطور مثال در فقه و احکام اسلامی و یا ترجمه و تفسیر و تلاوت قرآن روش متعده وجود ندارد (۱). در قضا یابی تاریخی هم رسم بر همین منوال است. مثلاً " قصه غدیر خم (۲) که شیعیان دوازده ماهی آنرا دلیل انتصاب علی بن ابیطالب به امامت و

۱- کتاب " تاریخ قرآن کریم " تألیف سید محمد رضا جلالی  
ناشر: چاپ تهران و کتاب " راهنمای محتویات قرآن " نوشته  
صادق چاپ لندن

۲- کتاب " ۲۳ سال " فصل خلافت، ص ۲۷۳

جانشینی بها مبرمیدانند، مورد قبول فرق دیگر شیعه و اهل سنت نیست و هر کدام از فرق اسلامی معنی و تفسیری خاص برای این قضیه تاریخی ابراز میکنند. بهمین سبب تمامی فرق اسلامی کتیب و نه لطافات یکدیگر را نه تنها در گذشته و حال قبول نداشته و ندارند، بلکه مورد انتقادات قرار داده و از بستیان خواندن آن آثار را مضر اعلام کرده اند. اگرگاهی مؤلفین شیعه و یا سنی به کتب یکدیگر استناد میکنند تنها آن مطالبی را نقل میکنند که به گونه ای عقیده و رای مورد نظر آنها را تأیید و یا اثبات کند، نه چیز دیگری.

این روش در نقل کلمات و احادیث منقول از پیامبر و یا یاران اولیه او رعایت میشود. مثلاً احادیثی را که سنن یا از ابو بکر، عمر، عثمان، هاشم، طلحه و زبیر و دیگران نقل میکنند مسوود قبول شیعیان دوازده مای هرگز نیست. در حالیکه همه کس میدانند که این افراد از یاران بسیار نزدیک رسول الله بوده اند و نامبردگان با پیامبر اسلام ارتباط نزدیکی داشته و در اعتقالات اسلام کوشیده اند. نویسنده کتاب "۲۳ سال خود اتراف میکند که" هزارها کتاب درباره زندگی و حوادث بیست و سه ساله ظهور و افول او همه کردارها و گفتارهای این مرد فوق العاده نوشته شده است و تحقیقا "از او بیش از تمام رجال تاریخی قبل از او اسناد و مدارک و قواین در دسترس محققان و پژوهندگان قرار گرفته است، معذک هنوز کتاب روشن و خرد پسندی درباره وی (رسول الله) نوشته نشده است که سیما ی او را ماری از گزند و قبا روا غراض و پندارها و تعصبات نشان دهد (۱)؛ پس از این نویسنده کتاب اشاره به چند نمونه از جعلیات تاریخی در اسلام میکنند و به آهنگ تنغی که جا معده ابرازی را بسوی خرافه پرستی گشائیده نظرها انداخته و انگیزه واقعی نگارش کتاب را این چنین شرح میدهد:

" من در این مختصر داعیه ترسیم ۲۳ سال از عمر ۶۳ ساله حضرت محمد را ندارم. نه، من نه در خود چنین شکیب را سراغ دارم و نه آن هست را که با امواج کوه پیکر و مقاومت ناپذیر خرافات به

شیزه برخیزم. قدم از این مختربهرون کشیدن خطوطی چند و  
بمرون انداختن شبحی است که از خواندن قرآن و سیرا جمالسمی  
پیدایش اسلام در ذهنم پدید آمده است، راست و صریح ترکوبم.....  
تحت تاثیر عقیده خود و ادراک آدمی از کار میافتد، چنانکه میدانیم  
عقایدی از طفولیت به شخص تلقین شده و زمینه اندیشه های او قرار  
میگیرد و آنوقت میخواهد همه عقاید سابق را با آن معتقدات تلقینی که  
هیچ مصدر عقلانی ندارد منطبق سازد....." (۱).

کتاب ۲۳ سال بر مبنای چنین زمینه فکری و عاطفی از جانب شخصی  
نگارش یافته است که سالها خود را طلب مدارس دینی نجف و کربلا بوده  
و آشنائی نزدیکی به علوم اسلامی داشته و در ایمان و اعتقاد او به  
اسلام هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. هدف وی ستیز با امواج  
گروه پیکر خرافاتی است که در جامعه ایرانی ریشه های تاریخی دارد و  
آرزویی جز نشر اندیشه ناب دینی در سر ندارد. چنین شخصی جویسای  
اشتها نیست، هدف او والاترا ز شهرت کاذب و مبتذل رایج زمان  
است. به ویژه، نویسنده ۲۳ سال در تاریخ معاصر ادب ایران مقامی  
شامخ و فراموش نشدنی دارد. علت پنهان ماندن و یا اعلان نکردن  
نام نویسنده ۲۳ سال، پیوندی محکم با سیستم فرهنگی و سیاسی  
۵۵ ساله اخیر ایران دارد. فرهنگی یک سو به و انحصار طلب،  
جامعهای بسته و اسقاط، در کشوری که بیان و نوشتن اندیشه های  
سیاسی و اجتماعی و مذهبی، خصوصا "اگر با عقیده متولیان مذهب  
رسمی، بگونه ای مخالف باشد، با سختترین و شدیدترین شکل ممکن  
تهدید به نابودی میگردد، چاره ای نمی ماند که گروه های تواندیش  
به فعالیتهای پنهانی و یا "زیرزمینی" روی بیاورند. به معنی  
دقیقتر، عملیات زیرزمینی زایشده یک جامعه بسته و اختناق و فشار  
حکومت اکثریت مستبد است. در تاریخ جهان نوشته های فراوانی  
موجودند که نام نویسندگان آن آثار تاکنون پنهان مانده و یا  
سالهای دراز پس از مرگ نویسندگانش نام کتاب و خالقین آن آثار  
آشکار گردیده است. کافیت به تاریخ ایران پس از حمله تازیان

نگاهی ستابزه بیانده ازیم. آثار زردشتیان، مانویان، مزدکیان  
 نقطویان، هروویه یا بکلی از زمین رفته اند و با آنچه که ما شده نام  
 مؤلفین و نگارندگان آن آثار مبهم و با نا شناخته است. در دوران  
 مفویه و قاجاریه کتابهای فراوانی پیدا میشوند که از نام  
 نویسندگان آن آثار نشانی نیست و با پس از سالهای طولانی با نام  
 نویسندگان آن آثار آشنا گشته ایم. کتابهای چون " مکتوبات  
 میرزا فتحعلی آخوندزاده " ، " سیاحتنامه ابراهیم بیگ یا  
 بلای شعب در ایران " از زمین العابدین مراغه‌ای و کتاب  
 " رویای صادق " سید جمال الدین افغانی و دیگران، سالها  
 پنهانی دستنویس میشد لیکن چاپ این کتابها ممنوع و خواندن  
 آن با خطراتی همراه بود و نویسندگان این آثار سالها ناشناخته  
 بودند. انتشار آثار طالبوف در ایران باعث اتهام به کفر و زندان  
 وی توسط آخوند ملا فضل الله توری گردید. در همین پنجاه ساله  
 اخیر کتابهای فراوانی بطور پنهانی چاپ و منتشر شده و نسام  
 نویسندگانش معلوم نیست. در این ماجرای دردناک نقش روحانیت  
 متعصب و قشری غیر قابل انکار است. زیرا به قول میرزا عبدالرحیم  
 طالبوف " این بیچاره ها چه میکنند؟ چند جلد کتاب فقه و اصول  
 خوانده و هم از اخبار و احادیث کاذبه جعلی یاد گرفته " اند (۱)  
 و هر اندیشه جدیدی را شنیده اند منمره و اسلاما بر داده اند و با دست به  
 دامان حکومت وقت شده و از رواج کتابهای به قول خودشان  
 " فاله " (۲) و " فدا سلامی و قرآنی " شکایت برده اند.

سرنوشت غم انگیز احمد کمروی آن هم در " کاخ دادگستری " ایران  
 یکی از سیاهترین صفحات تاریخ ایران بشمار میرود. اما ملایان  
 هر چه خواستند نوشتند و هیچ دادگری نه تنها جنوی نشر اخبارات را  
 نگرفت بلکه برای توسعه این آثار " اسلامی " بودجه‌های پنهانی  
 خرج شد. پس به سبب اینکه کتاب ۲۳ سال بدون " نام و نشان "

۱- کتاب " آزادی و سیاست " طالبوف تبریزی ص ۵۸

۲- مراجعه کنید به لویح شیخ فضل الله توری به کوشش هما رضوانی  
 و کتاب کشف الاسرار عمینی

منتشر شده است جای شگوه هیچکس نمیتواند باشد. کتاب ۲۳ سال که به اشکال گوناگون در ایران و بویژه در خارج از کشور چاپ و منتشر شده، یکی از جنجالی ترین آثار تحقیقی ادبیات دینی یکصد سال اخیر ایران است. کتابیست که در عین سادگی و روانی لهری سراز است و مدارک است که خواننده را معهودانش و احاطه نویسنده اش می نماید. همه کس می تواند از نشر زیبای آن سودبرد. علت اشتها ر آن هم همین است. زیرا در عین مستند بودن، روان و شیرین است. پس چرا نباید کتاب ۲۳ سال ماجرای (۱) دیگر داشته باشد؟ و سرنوشتی مانند دیگر کتابهای اشتغالی را پیدا نکند؟ چرا هر کس که این کتاب را در خانه داشته باشد و یا به انتشار آن اقدام نماید سرنوشتش با سرنوشت کمروی برابر است؟ روحانیون بارها و به انواع مختلف وحشت خود را از انتشار و استقبال مردم در خواستن این کتاب اعلام کرده اند (۲). بارها در مجالس و مناسبتها نویسنده اش دشنام داده، مقالات پرورد این کتاب منتشر کرده اند. اخیراً یکی از متولیان شعب و حماقت "حجت الاسلام" مصطفی حسینی طباطبائی که هر چند زمانی نوشته ای تحت عنوان "خیانت در گزارش تاریخ" و به گمان خود "نقد کتاب ۲۳ سال" (۳) را می نویسد و به لطف ابوالحیل دوستداران کتاب "۲۳ سال" را تهدید و حواله به "ذوالفقار علی" میکند. ایشان در مقدمه جلد اول و دوم کتابش مینویسد: "کتاب ۲۳ سال ماجرای دارد که مناسب است .... خوانندگان را از آن آگاه سازم" سپس شرح میدهد که یکی از آشنایانش! قبل از "حکومت مطلقه فقیه" (۴) در جلسه ای

۱- نقد بیست و سه سال به قلم حجت الاسلام طباطبائی جلد اول

۲- نامه سرگشاده آیت الله زنجانی به خمینی

۳- کتاب "خیانت در گزارش تاریخ، نقد کتاب ۲۳ سال" تالیف مصطفی حسینی طباطبائی. این کتاب طبق نوشته نویسنده اش در چهار بخش منتشر خواهد شد که ظاهراً تاکنون ۲ بخش (دو جلد) آن منتشر شده، تاریخ انتشار جلد اول در سال ۱۳۶۱ و جلد دوم ۱۳۶۳

۴- فتوای اخیر خمینی در جواب حجت الاسلام خامنه ای

راه یافتند که در آنجا هر هفته هدهای از نمایندگان مجلس سنا از مرد  
 وزن حضور پیدا میکنند و یکی از ایشان که در جوانی کسوت روحانیت  
 بهرین داشته و من در اینجای نام او را نمی برم. دروسی را در بسماوه  
 سیرت بها بهر اسلام (م) تحت عنوان بیست و سه سال الفه میکنند...  
 از این ماجرا دیری نگذشته بود که شنیدم دروس کذایی را از طریق  
 سفارت شاهنشاهی ایران در لبنان، به بیروت (۱) برده اند و در  
 آنجا به چاپ رسانیده و به تهران آورده اند و تقریباً "مغنیانه" به  
 فروش میرسانند. در عددیافتن کتاب مزبور آدم و برآن دست  
 یافتیم و معلوم شد که حروف کتاب از نوع حروفی است که در لبنان  
 رواج دارد و در ایران موجود نیست. کتاب نه نام و نشان نویسنده  
 را با خود داشت و نه در آغاز و یا پایان آن از چاپخانه اش به خلاف  
 رسم معمول، کمترین ذکری رفته بود (۲). در اوایل انقلاب بازار  
 این کتاب گرم شد و نیا ز به تجدید چاپ پیدا کرد و چپ گراهای طرفدار  
 روسها اینکارا به عهده گرفتند... در چاپ تازه نام دکتر علی بنقی  
 منزوی بر روی کتاب به چشم میخورد. این نویسنده همان کسی است  
 که کتاب گلدزیهر Goldziher خاورشناس مغرض یهودی را پس از  
 آنکه به عربی تحت عنوان "العقیده والخریجه فی الاسلام" ترجمه  
 شده بود، به پاریس برگردانده و به نام "درسهائو از اسلام"  
 انتشار داده. هر چند اصل این کتاب با "۲۲ سال بیوندی غاسی"

۱- متن کتاب ۲۲ سال که هم اکنون در اختیار دارنده از روی همان  
 نسخه اصلی یعنی چاپ بیروت است شده است.  
 ۲- از مجرای روزگار کتاب "ولایت فقیه" یا حکومت اسلامی خمینی  
 هم برای اولین بار بدون نام و نشان نویسنده و بدون ذکر  
 چاپخانه تحت عنوان "نامه ای از امام موسوی کاشف الغلطه"  
 در بیروت و با همان حروف کذایی چاپ و منتشر شده است. آیا  
 سفارت شاهنشاهی در لبنان پول آن را داده بود؟ کاشف الغلطه  
 لقب چندتن از علمای اسلامی است که بدون ذکر نام و کتبه آنها  
 تاکنون استفاده نشده و هیچکس خمینی را بر این عنوان نهد در  
 گذشته و نه در زمان کنونی میهناسد. علت پنهان کاری خمینی  
 آنهم در کشور عراق چه بوده است؟



دارد ولی بهر صورت "علینقی منزوی" در برخی از روزنامه‌ها  
انتخاب خود را به کتاب بیست و سه سال تکذیب کرده است و البته  
شیوه نگارش و اسلوب سخن پردازی از او نیست. پس از تجدید چاپ،  
شهرت کتاب بیست و سه سال روز افزون شد (۱).

درست همزمان با دستگیری و شکنجه آقای علینقی منزوی و اعلانهای  
پی در پی ایشان در روزنامه‌های جمهوری اسلامی و انکار و تکذیب  
انتخاب کتاب مزبور به خود، پیر سیاست و ادب، علی دشتی، در  
گوشه‌یکی از بیمارستانهای تهران جان به جانان سپرد. آقای محمد  
عاصمی در اسفندماه ۱۳۶۰ در سوگ "مرگ استاد دشتی" مینویسد:  
نخستین بار که او را دیدم سال ۱۳۵۲ در هتل کونیکس هوف مونیخ  
بود، به همراه جواد و هاب زاده دوست همسیر نوشتم. . . . . اینک او  
دو برابر من بود، قامتی کشیده و لاغر، ریشی که سفیدش به سیاهش  
جلوه می فرودخت، چشمانی نافذ و چهره‌ای مهربان و بیانی گرم و  
آرام. . . . . پس از ساعتی که سرخاستیم، دفتر فطوری به من داد  
و گفت: من تا پس فردا اینجا هستم، ممنون میشوم اگر بتوانی این  
نوشته را بخوانی و برگردانی. . . . . تمام شب را خواندم، بعضی  
جریمانه‌های این نوشته‌های فاخر و کامل را تا به آخر بلیعیدم و یکبار  
از خودم بدم آمد و در برابر "علی دشتی" و تصویراتی که از او  
داشتم شرمند شدم. . . . . عنوان این نوشته‌ها ۲۳ سال بود. نه  
پس فردا که فردا بدیدنش و اینبار به زیارتش رفتم و دیگر من بودم  
که همه حرف بودم و همه گوش. . . . . گفتم که در باره او چه  
اندیشه‌هایی داشتم و اینک با این نوشته چگونه دگرگون بدم و گفتم  
معمولا" در این سن و سال بسیاری از مردم آگاه و دانا تیز که  
روزگاری بکته تا زمیندان جدال با او هام و هرافات بوده‌اند، از  
گفته‌ها و کرده‌ها اعراض میکنند و شعایر همگی به شما متوجهی و بیارت دوران  
جوانی پرده‌داری کرده‌اید و سرشقی شده‌اید برای همه روشنگران  
زمان. گفت: من از کودکی در کربلا و در خانه‌های بسیار متعصب

۱- نقد کتاب بیست و سه سال تالیف معظنی حسینی طباطبائی

با خشکی ها و نادانیها و فشارها بزرگ شده ام و دنیای منجمد  
 قشربون را با همه وجودم لمس کرده ام و میدانم که تعصب چه بلائی  
 است و وظیفه خود میدانم که آنچه در خوان دارم با این بلا بکنم...  
 چاپ کتاب بیست و سه سال در کاوه بصورت مقالات مسلسل آغا زشدودر  
 مقابل نامه های فراوان تشویق و تقدیر و ستایش، چنانکه باید،  
 با ران دشنام و تهدید بر سر من باریدن گرفت و من هر دو را هم ناسزا  
 و هم سزا را بجان پذیرفتم و چون قرار با دشتی پنهان نگهداشتن  
 نام او بود تا امروز برای این قرار ایستاده ام... و امروز که این  
 نویسنده بزرگ، محقق دانشمند، ادیب پژوهشگر شجاع در شرایطی  
 بسیار ناگوار و در سکوتی بینهایت اندوهبار، به ابدیت پیوسته  
 است، بر خود واجب میدانم که سیمای واقعی دشتی بزرگ را  
 بنمایانم..... (۱)

درستور گذشته از قول آقای مصطفی طباطبائی آگاه شدیم که "شهرت"  
 کتاب روز افزون شد و "نیاز به تجدید چاپ" پیدا کرد، طبیعتاً  
 که خبر چینان رژیم در داخل و بیرون در خارج از کشور زیر عناوین  
 تاجر، دانشجو، پناهنده سیاسی و تحت عنوان مخالف خمینی که در  
 دستگاه های اپوزیسیون مشغول مبارزه هستند! گزارش محبوبیت  
 کتاب ۲۴ سال را به شهران داده اند، بقیه را از قلم آقای مصطفی  
 طباطبائی بخواهید "تنی چند از دوستان تهرانی! و شهرستانی!  
 حتی از خارج از کشور! با بیتابی از من خواستند تا به این کتاب  
 پاسخی بدهم (۲). سپس ایشان در شورای آزادی عقیده قلم فرمائی  
 کرده اند و مینویسند: "ما نیز پروا نداریم که امثال کتاب ۲۴ سال  
 از سوی مخالفان اسلام انتشار یابد... به شرطی مجاز است که  
 دولت ما دیگر (منظورش حکومت خمینی است) مراقب و بیدار مسلمین  
 بر آن نظارت داشته باشد... پس ایراد ما به کتاب ۲۴ سال از این

۱- مجله کاوه سال هیجدهم شماره اول فروردین ۱۳۶۱ صاحب  
 امتیاز و مدیر مسئول دکتر محمد عاصمی - در پایان مقاله تاریخ  
 اسفندماه ۱۳۶۰ آمده است.  
 ۲- آقای مصطفی طباطبائی " نقد کتاب ۲۴ سال " ص ۸

نظر است. نه از آن رو که چرا مخالفان قرآن سخن گفته اند و یا چیزی نوشته اند. . . . مانگارش و نشر این کتاب را نوعی اقدام بر ضد اسلام می شمردیم. . . . لذا هتدأ رمیدهم که مسلمین در برابر این شیوه های مخالف با پدبیش از پیش احساس مسئولیت کنند" (۱).

علی دشتی به تصدیق دشمنان و دوستانش نه "فدا اسلام" بود و نه مخالف "قرآن" و اصولاً هر آزاداندیشی تاشید میکند که مطالبه کتاب ۲۳ سال تنها و فقط سبب دوری از خرافات و تعصبات آخوندی است و نه چیز دیگری. با ضافه شکوه ایشان بی مورد است زیرا که در این ۵۰ ساله اخیر ۹۰٪ آثار و تالیفات نوشته شده و منتشر شده "تاما" اسلامی و شیعی بوده و نه چیز دیگری. آقای مصطفی حسینی طباطبائی با بی شرمی به نویسندگان خارج از کشور اخطار میدهند: "مخصوصاً" با پدما به هشپاری کمانی باشد که می شنویم در خارج از ایران به تقلید از ۲۳ سال، کتاب و رساله می نویسند. . . . اینک میخویم که دشمنان اسلام چنین کتاب رسوا و خائنانه ای را دستما به قرار داده اند و بر مبنای آن در اروپا، رساله های نگارند. چنانکه یکی از این رسائل جاهلان را برخی از دوستان برای — فرستاده اند. . . . لسان سعدی در کام و ذوالفقار علی در نیام است" (۲).

ابراهیم خواجه نوری، علی دشتی نویسنده کتاب ۲۳ سال را یکی از "بازیگران عصر طلائی" ایران میدانند (۳). خاورشناس چک مادام وراکوبی چکوا Vera kubickova وی را با طر سبک و عقاید نویسنش در اماد اولین نویسندگان نثر نویسن ایران

۱- خیانت در گزارش تاریخ (نقد بر کتاب ۲۳ سال) تالیف مصطفی

حسینی طباطبائی ص ۱۳ - ۱۴

۲- نقد بر کتاب ۲۳ سال جلد دوم ص ۹ - ۱۰

۳- کتاب "بازیگران عصر طلائی" (داور تیمورتاش آبرم، امیر طهماسبی، دشتی، مدرس) تالیف ابراهیم خواجه نوری

نام میرزا (۱). غا و رشناس شهیر ایالتیائی بوزانی A. Bausani و پیتر آوری Peter Avery انگلیسی (۲) دشتی رایگ نویسنده میرزا اجتماعی گدبه مردم علاقه‌مند است. می‌شناسند، دکتر محمد استعلامی معتقد است که آثار دشتی " نیازمند پژوهش و بررسی " بیشتر است (۳) و همه کسانی که کسی انصاف داشته باشد شنود را از بیشتران قصه نویسی و ادب نسل نخستین تاریخ معاصر ایران قبول دارند. بهر روی درجه‌های و ظریف او روحی بزرگ نهفته بود. هوشی تند و قریحه‌ای قیافه داشت، وطن دوست بود، اگر بزرگترین نویسنده معاصر ایران نباشد، بدون تردید یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر ایران است. آثارش لبریز از عاطفه و کوششی است برای نشر تفاهم و تساهل و عشق و محبت در جامعه ایرانی. درباره او چه در زمان حیاتش و چه پس از مرگش تا سزا و سزاقراوان گفته‌اند. اما همه این گفتگوها از ارزش نوشته‌ها، از قدر و منزلت ادبی او چیزی نمی‌کاهد و اگر تنها همین کتاب فاخر و گرانمایه " ۲۳ سال " از او بیادگار مانده بود و را می‌باید با طرته و روشها عشق و بیباکی و بیسکاکش علیه ظرافات و خصمات، ستایش نمود و بزرگش شمرد. هنگامیکه در کهنوت، دل شکسته و تنها، کوله‌بار خود را برداشت و به دیار عشق و روشنایی حفاقت، دوستداران آثارش آگاه شدند که این " ادیب ویرانشا " نگارگریکی از جنجالی‌ترین و پوارزش‌ترین آثار قرن اخیر ایران بوده است. معیبهت دلیری و شجاعت او گذشته و هاج و واج در تاریکی نرودید، در شناخت شخصیت او پرسیه زدند. خود او گفته بود: " تاریخ بی‌مسته‌ورق می‌خورد گاهی به روزهای میرسیم که مبداء حوادث و دیگر گونیها می‌شوند و مسیر تاریخ را تغییر داده در ذهن انسان جا وید میمانند (۲). "

یادش همیشه گرامی باد - بهرام چوبینه

- 
- ۱ و ۲ - کتاب " ادبیات امروز ایران " ترجمه و تالیف یعقوب آژند. انتشارات امیرکبیر ص ۹۲، ۹۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۱
- ۳ - کتاب " بررسی ادبیات امروز ایران " دکتر محمد استعلامی ص ۱۲۷
- ۴ - کتاب " ۲۳ سال " اثر علی دشتی چاپ مرد امروز ص ۱۲

# تولد قهرمان

وهی جز کعبه و پتخانه می پویم که می بینم  
گروهی بت پرست اینجا و عشق خود پرست انجا

سال ۵۷۰ م کودکی از آمنه بخت وهب در مکه چشم به زندگی گشود  
و او را محمد نامیدند . این نوزاد پس از مرگ پدر خود عبدالله بن عبدالمطلب  
بدنیا آمد و در پنج سالگی مامر خود را از دست داد و پس از آنکه جسد  
قوانا و کریمش که بیگانه حامی و نگهبان وی بود به جهان دیگر شتافت .  
این طفل که عموهای متعدد و نسبتاً متکثر داشت و تحت سر پرستی یکی  
از فقیر ترین ولی جوانمرد ترین آنها قرار گرفت ، سر گذشت حیرت زاو  
شگفت انگیزی دارد ، که شاید در تاریخ مردان خود ساخته و حادثه  
آفرین جهان بی مانند باشد .

هزار ها کتاب در باره زندگی و حوادث بیست و سه ساله ، ظهور  
و افول او و همه کردار ها و گفتار های این مرد فوق العاده نوشته شده است  
و تحقیقاً از او پیش از تمام رجال تاریخ قبل از او اسناد و مدارک و قوانین در

دسترس محققان و پژوهندگان قرار گرفته است ، معذک هنوز محتاب روشن و خرد پسندی در باره وی نوشته نشده است که سبای اورا عاری از گرد و غبار اغراض و پندار ها و تمصبات نشان دهد و اگر هم نوشته شده باشد من بدان دست نیافته ام .

مسلمین نیز به تاریخ حقیقی روی نیاورده و پیوسته کوشیده اند از وی يك وجود خیالی ، وجودی ما فوق بشر و نوعی خدا در لباس يك انسان بسازند و غالباً خصایص ذات بشری اورا نادیده گرفته اند و در این کار حق رابطه علت و معلول را که اصل عالم حیات است به چیزی نشمرده و به هم آنها صورت خرق عادت داده اند .

از این طفل تا سال ۶۱۰ م یعنی هنگامیکه به سن چهل سالگی رسیده است اثر مهمی در تاریخ نیست و حق در سیره ها و روایات آن زمان ، خبر چشمگیر و فوق العاده ای نمی بینیم ولی محمد بن جریر طبری ، که در اواخر قرن سوم هجری تفسیری بر قرآن نوشته است بدون مناسبت در ذیل آیه ۲۳ - سوره بقره ، راجع به تولد او مطلبی می نویسد که خود از انحراف از جاده واقع بینی و رغبت مهار نشدنی اسلاف است به ساختن افسانه های عامیانه ؛ و نقل آن بما نشان میدهد که حق مورخ نیز نمیتواند مورخ بماند و دستخوش پندار ها و اساطیر نشود - آیه ۲۳ سوره بقره چنین است :

« و إن كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائكم من دون الله إن كنتم صادقين . »

معنی آن واضح است : اگر در باب قرآن که به بنده خود فرستاده ام شك دارید يك سوره مثل آن بیاورید .

محمد بن جریر طبری در ذیل این آیه مینویسد :

قبل از بعثت در مکه آوازه ای در افتاد که پیامبری ظهور خواهد کرد بنام محمد که شرق و غرب جهان بفرمان او در آید. بدان روزگار چهل زن در مکه بار داشتند و هر يك از آنها که میزانی اسم پسر خود را محمد میگذاشت تا مگر او همان پیغمبر موعود باشد.

سخافت این گفتار آشکارتر از آنست که در باره آن چیزی گفته آید. نه آوازه ای در مکه بوده و نه کترین اثری از رسالت مردی بنام محمد. وحی ابو طالب هم که حامی و ولی او بود از این آوازه ها و نشانه ها بی خبر بود، و از همین روی اسلام نیاورده از دنیا رفت. خود حضرت نیز تا قبل از بعثت از رسالت خود اطلاعی نداشت<sup>(۱)</sup>. کدام آمار در مکه وجود داشته است که نشان دهد در سال ۵۷۰ م فقط چهل زن ( و نه بیشتر ) آبستن بوده و هم آنها هم بدون استثناء پسر زائیده اند و نام همه آن پسر ها هم محمد بوده است و حضرت محمد در دوران کودکی چهل محمد هم سن و سال داشته است ؟

واقعی به شکل دیگر از تولد آنحضرت سخن میگوید :

« همین که از مادر متولد شد گفت الله اکبر کبیرا<sup>(۲)</sup> در ماه اول میسرید، ماه دوم می ایستاد، ماه سوم راه میرفت، ماه چهارم میدوید.. و ماه نهم قریباً نداشت .

(۱) آیه ۱۶ سوره بقره شاهدیست کویا بر این امر : « ذل لوشاه الله ما تلونه علیکم ولا ادواکم به فعد ایت فیکم عمراً » مفاد آن اینستکه : محرمی میان شما زنا کردی کردم رادعائی نداشتی . اکنون از طرف خداوند به من وحی رسیده است .

(۲) در کتاب معروف بابیان « موسوم به « نقطة الکاف » که پاتریان کوشیدند آنرا جمع کنند و ازین بپزند میرزا جانی کلثانی نظیر آنرا به سید علی محمد باب نسبت میدهد که به بعضی تولد از مادر ، سید علی محمد به سخن آمد . گفت ( الملك لله ) .

آیا ممکن است چنین چیزی روی داده باشد و مقام ساکنان شهر کوچک مکه از آن مستحضر نشده باشند و مرد مانی که بت سنگی می پرسیدند در قبال محمد بخاک نیفتاده باشند ؟

این يك نمونه از طرز تاریخ نویسی و افسانه سرانی مسلمان است . از طرف دیگر اغراض دینی ، پاره ای - ترسایان باختری را بر آن داشته است که محمد را دروغگو ، جاعل ، حادثه جو ، جاه طلب و شهو زان بگویند . بدیهی است که هیچیک از این دو طایفه نتوانسته اند وقایع را چنانکه هست دنبال کنند .

علت این است که معتقدات ، خواه سیاسی و خواه دینی و مذهبی ، مانع است که انسان خرد خود را بکار اندازد و روشن بیندیشد . پیوسته پرده ای از خوبی یا بدی روی موضوع بحث کشیده میشود ، مهر و کین ، تمصب و لجاج و عقاید تلقینی ، شخص مورد مطالعه را در بخار و مه تخیلات فرو می پیچد . در این شبه ای نیست که حضرت محمد از اقران خویش متمایز است و وجه تمایز او هوش حاد ، اندیشه عمیق و روح بیزار از اوهام و خرافات متداول زمان است و از همه مهمتر قوت اراده و نیروی خارق العاده ایست که يك تنه او را به جنگ اهریمن میکشاند . بازبانی گرم مردم را از قساد و تباهی برحذر میدارد ، فسق و فجور و د روغ و خود خواهی را نکوهش میکند ، به جانب اری از طبقه محروم و مستمند برمیخیزد ، قوم خود را از این حماقت که بجای پرستش خداي بزرگ به بت های سنگی ستایش می برند سر زنش میکند و خدایان آنها را ناتوان و شایسته تحقیر میداند . طبعاً مردمانی که در اجتماع صاحب شأن و اعتباری هستند و مقام استواری دارند به سخنان وی وقعی نمی گذارند .

گردن نهادن بدین سخنان مستلزم فرو ریختن تمام آداب و رسوم و عقاید است



که قرنها بدان خوي گرفته اند و مثل تمام عقاید موروثي ، اموري مسلم و رخنه ناپذير مینابند .

از همه بدتر کسی میخواهد نظام اجتماعي آفات را بر هم زند و بنياد اجدادي آنها را فرو ریزد که شات و اعتباري چون خود آنها ندارد . کودک يتيمي از قبیله خود آنهاست که از راه رحم در خانه عموي خویش و در تحت رعایت او بزرگ شده است و دوران کودكي را در چرانیدن شتران عم و همسایگان گذرانیده و در آغاز جواني به خدمت بانوثي مالدار در آمده است و از آرزو دارای اعتبار و شاني گردیده است . چنین کسی که تا دیروز فردي عادي از قبیله قریش محسوب میشده و هیچگونه امتیاز و تشخصي نداشته است اکنون دعوی ارشاد و رهبري آنان رامیکند و مدعی است که این رسالت از طرف خدای به وي تفویض شده است . این سخن ولید بن مغیره که از رؤسائي بنام قریش است طرز فکر و روحیه سران قبیله را خوب مجسم میکند . ولید بن مغیره باخشم و تکبر فریاد میزد : « باوجود بودن من بر رأس طایفه قریش و مردی چون عزوة بن مسعود در صدر طایفه بني ثقیف چگونه ممکن است محمد دعوی پیغمبري کند ؟ » (۱)

ابو جهل هم روزي به اخنس بن شریق میگفت :

« ما و بنوعبد مناف بر سر بزرگي و ریاست منافسه و رقابت داشتیم ؛ اکنون که ما با آنها برابر شدیم یکی از آنها برخاسته و دعوی پیغمبري می کند

(۱) آیات ۳۶ و ۳۷ سوره زخرف اشاره به این معنی و جواب این سخن عامیانه است « وقالوا لولا نزل هذا القرآن علی وجن من العرینین قطع . أم یقسمون رحمة ربك نحن قمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیاة میگویند چرا قرآن بر یکی از مردمان بزرگ و مغرور نازل نشد ؟ آیا آنها تسبیح کننده عتبات خداوند هستند ما به آنها نصبت این عیارا داده ایم .

و بد بنویسد بنوعی مناسف میخوانند بر ما تفوق یابنده اینگونه سخنان ،  
 ما را از نوع فکر و طرز برخورد سران قریش با دعوت حضرت محمد آگاه  
 می کند و علاوه بر این نشان می دهد که به امر نبوت بادیده مثبت نمی  
 نگردند ، یعنی ابدأ به فکر آنها خطور نمی کند که خدائی هست و یکی از  
 افراد آنها را مأمور هدایت و ارشادشان ساخته است و چنانکه مکرر در قرآن  
 آمده است ابراه می گرفتند که اگر خداوند می خواست ما را ارشاد  
 کند چرا بک فرد عادی و بشری را مأمور اینکار می کرد و فرشته ای بسوی  
 حاتم فرستاد . . . . . که باز در قرآن جواب آنها داده شده است که اگر  
 در زمین فرشتگان زندگی می کردند ما هم از فرشتگان بر آنها رسول می  
 فرستادیم و نکته قابل تأمل و شایسته ملاحظه اینکه به اصل مطلب ابدأ  
 توجهی نمی کردند یعنی مطلقاً به گفته های محمد و تعالیم او گوش نمی دادند  
 تا ببینند مطالبی که او میگوید لایق درج صحیح و منطبق بر موازین عقلی  
 و صلاح اجتماع است .

اما در هر جامعه ای هر چند تباه و فاسد باشد عده ای روشن بین و نیک  
 اندیش هستند که سخن حق را می پسندند و از دهان هر کس درآمده  
 باشد می شنایند که باید ابر بگر را یکی از پیشقدمان این افراد دانست و  
 در پیروی چند تن از متعینان قریش چون عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن  
 عفان و زبیر بن العوام و طلحة بن عبد الله و سعد بن ابی وقاص اسلام  
 آوردند .

علاوه بر این در هر جامعه ای طبقه ای موجود است که از نعمات طبقه  
 متمتع بهره مند نیست و طبقاً قشر ناراضی جامعه را تشکیل میدهد این دو  
 طبقه به وی میگردند و در ستودن وی و افکار وی همدستان میشوند .  
 آنوقت طبقاً زبرد اقلیت و اکثریت روی میدهد .

اکثریت به زور و پول خود مینازد و اقلیت به ستایش روش و طریقه

خویش سپرد از د و برای تبلیغ دیگران تا چهار مزیای و خصایصی برای رهبر و هادی خود قائل میشود .

اما این روش در زمان حیات رهبر در حدودی معقول می‌اند ولی پس از مرگ وی روز بروز فزونی می‌گردد بحدی که آن رهبر پس از چندی به نیروی پند اروقده واهی دیگر بشر نبوده پسر خدا ، علت غائی آفرینش و حق مدیر و گرداننده جهان میشود .

یک نمونه و شاهد روشن و غیر قابل انکار بجا نشان میدهد که چگونه بسیاری از تصورات و پند ارها جان می‌گیرد و فرغ زاید بر اصل میشود . قرآن محکمترین و استوارترین سند مسلمین است . در آغاز سوره و الامراء که از سوره های مکی است و قضیه مسراج از آن سرچشمه می‌گیرد آیه ایست ساده و قابل توجیه و تعقل :

سبحان الذي اسرى بعبدہ لیلًا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى الذي بارکنا حوله لئلا یخربہ من آیاتنا انه هو السميع البصیر .

هیچگونه ابهامی در این آیه شریفه نیست . میفرماید بزرگ و منزله است خدائی که بنده خود را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آنرا مبارک ساخته ایم سیر داد تا آیات خود را بد و نشان دهد .

این آیه را میتوان بربک سیر معنوی حل کرد . این گونه سیرها برای اشخاصیکه در خویش فرو میروند و سرگرم رؤیای روحی خویشند روی میدهد ولی در میان مسلمین پیرامون این آیه ساده داستانهای حیرت انگیز پیدا شده است که به هیچوجه با موازین عقلی سازگار نیست و در اینجا فقط شکل ساده و روایت معقول تر را از تفسیر جلا این می‌آوریم :

تفسیر جلا این از معتبرترین و عوجه قرین تفسیر های قرآن است زیرا

نویسندگان آن از انتساب به فرقه های مختلف دور و کمتر آورده به تعصب و جانبداری از این و آنند.

نویسندگان آن به توضیح معانی قرآنی و توجیه مفاد آن قناعت کرده و گاهی شأن نزول بعضی آیات را بیان میکنند. با همه اینها راجع به همین آیه اول سوره «اسری» بی مناسبت مطالبی از قول پیغمبر نقل میکنند. آیا خواسته اند علت نزول این آیه را بیان و معنی مبهم آنرا توجیه و تفسیر کنند و یا اجمالی از روایات شایعه میان مسلمین را بیاورند؟

در هر صورت مطلبی را که از قول پیغمبر آورده اند بدون سند است و حتی اشاره ای نمیکند که این مطلب را کدام راوی گفته هر چند آن راوی معتبر و قابل وثوق نباشد و خود این امر نشان دهنده این معنی است که در مفسر محترم به روایتی که نقل میکنند اطمینان ندارند. باری مطلبی که از زبان پیغمبر نقل میکنند چنین است:

آن شب جبرئیل آمد و چار پائی همراهش بود که از الاغ بزرگتر و از اسب کوچکتر، سفید رنگ، سم هایش در کناره پا و مایل به خسار بود، بر آن سوار شدم، به بیت المقدس رفتم، افسار براقی را به حلقه ای بستم که معمولاً انبیاء می بستند، در مسجد الاقصی دو رکعت نماز خواندم، پس از بیرون آمدن، جبرئیل دو ظرف لبریز از شیر و شراب برایم آورد. من ظرف شیر را اختیار کردم و جبرئیل مرا بدین اختیار تحسین کرد، سپس بسوی آسمان اول پرواز کردم دم در آسمان موکل رسید کیست؟ جبرئیل گفت:

جبرئیل است موکل پرسید که همراه لست؟ گفت محمد. موکل پرسید آیا او را احضار کرده اند؟ جبرئیل گفت آری. پس در آسمان را باز کرد.

حضرت آدم به پیشوازم شناخت و خیر مقدم گفت . . . . . ( به همین ترتیب همت آسمان را می پیاید و در هر يك از آسمانها یکی از انبیا به استقبال وی می شتابد ) در آسمان هفتم ابراهیم را دیدم که به «بیت المموره» که روزی هفتاد هزار فرشته وارد آن میشوند و بیرون نمی آیند تکیه کرده است . پس از آن مرا به «مدرة المنتهی» برد که بر گهایش مثل گوش فیل بود و ثمره اش . . . . . سپس بن وحی شد که شبانه روز پنجاه نماز بخوانم ، بعد حضرت موسی در مراجعت بن گفت : پنجاه نماز زیاد است از خود اوند بخواه تخفیف بدهد ، پس بسوی خدا برگشتم و تقاضای تخفیف کردم . خود اوند آنرا به ۱۵ نماز تخفیف داد . باز موسی گفت من این مطلب را در قلم خود آزموده ام مردم نمیتوانند شبانه روز ۱۵ نماز بخوانند ، دوباره بسوی خدا باز گشتم ( خلاصه آنقدر چانه زده است تا خود اوند راضی شده است که فقط پنج نماز خوانده شود ) .

این خلاصه ای بود از آنچه تفسیر جلالین در باب معراج آورده است و اگر آنرا در جنب نوشته های ابریکر عنیق نیشابوری و تفسیر طبری قرار دهیم بسی معقول و موجه جلوه میکند .

روایات اسلامی بشکل افسانه آمیزی قضیه معراج را پر و بال داده است چنانکه به قصه امپراترسلان بیشتر شباهت دارد و محمد حسین هیکل با همه ادعای عقل و روشنفکری که منکر معراج جهانی است از قول « در عنقگم » شکلی از این افسانه را نقل میکند ( کتاب حیاة محمد ج اول )

ولی آشنائی با مطالب قرآن که حوادث بیت سه ساله ایام رسالت حضرت محمد در آن منعکس است بر ما مدلل میکند که پیمبر چنین مطالبی نذر نموده است و این تصورات افسانه آمیز و کود کانه مولود روح حامیان ساده لوحی است که دستگاه خد اوندی را از روی کرده شاهان

و امیران خود درست کرده است ؛ چه در همین سوره که آیه اول آن باعث ظهور این خیالیاتیها شده است پس از آیات ۹۰-۹۳ که از حضرت مجتهد خواسته اند میفرماید :

« قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا » = من جز بشری هستم که فرستاده شده اوم ؟

در آیه ۵۶ سوره شوری میفرماید :

« ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا = به هیچ بشری این امکان داده نشده که خداوند با وی سخن بگوید مگر از راه وحی » .

ما وجود وحی نیازی به رفتن آسمانها نیست. بر فرض ضرورت ، دیگر وجود چار پاي باله از چرا ؟ مگر آسمان را عش از مسجد الاقصی است ؟ خداوند غنی را چه نیازی به نماز بندگان است ؟ موکلان آسمانها چرا از برنامه مسافرت پیغمبر بی اطلاع بودند ؟

در ذهن ساده لوحان متعبد رابطه علت و معلول بهم نمیخورد . چون پیغمبر باید راه دور بپیماید محتاج مرکوب است. مرکوب مانند استراحت ولی باید بال داشته باشد که چون کبوتر به پرواز آید خدا میخواهد چشم محمد را خیره جها و جلال خود کند، پس به جبرئیل دستور میدهد عجائب آسمانها را به وی نشان بدهد.

خداوند چون پادشاه قهاری که به مأموران خود دستور میدهد مالیات بیشتری برای خرجهای دولت تهیه کنند و وزیر دارائی شفاعت میکند که زیاده روی نشود و گرنه رعایای بی پامیشوند از بندگان خود نماز میخواهد و پیغمبر شفاعت میکند که پنجاه نماز نازل کند .

بدون هیچ تردیدی محمد از برجسته ترین توابع تاریخ سیاسی و تحولات

اجتماعی بشر است . اگر اوضاع اجتماعی و سیاسی در نظر باشد ، هیچیک از سازندگان تاریخ و آفرینندگان حوادث خطیر با او برابری نمیکنند ، نه اسکندر و سزار ، نه ناپلئون و هیتلر ، نه کورش بزرگ و چنگیز ، نه آتیل و امپراتور تیمور گورکان ، هیچ یک را با وی مقایسه نتوان کرد به هم آنان به قوای نظامی و جنگجویان با افکار عمومی ملت خود متکی بودند در صورتیکه حضرت محمد با دست تهی و با مخالفت و عناد محیط زندگانی به میدان تاریخ قدم نهاد .

شاید بشود قوی ترین مرد قرن بیستم لندن را در برابر وی گذشت که در پشتکار ، چاره اندیشی خستگی ناپذیری و عدم انحراف از مبادی عقیدتی خویش فریب بیست سال ( ۱۹۰۵ - ۱۹۲۴ ) فکر کرد چیز نوشت ، حرکت های انقلابی را از دور اداره کرد و یک لحظه از مبارزه باز نایستاد تا نخستین حکومت کونیسم را بر رغم موانع داخلی و خارجی بر رغم شرایط نامساعد طبیعی و اجتماعی دوره سیه برقرار ساخت . ولی باید اعتراف کرد که نیم قرن نهضت انقلابی پشت سر خود داشت ، صد ها هزار ناراضی و انقلابی از وی پشتیبانی میکردند و باز با این تفاوت فاحش که سراسر زندگانی وی با معرومیت و زندگانی زاهدانه سپری شده است .

این امر طبیعی است که پس از مرگ هر شخص متمین افسانه ای در باره او درست میشود . و پس از مدتی جنبه های ضعف او فراموش و جنبه های خوب او بازگو میگردد . بسی از هنرمندان و متفکران از حیث موازین اخلاقی در وضع ناپسندی قرار داشته اند ولی پس از مرگ ، آثار آنها برجای مانده و مورد ستایش قرار گرفته است . ما نمیدانیم خواجه نصیر الدین طوسی چه تدابیری بکار بسته است تا به مقام وزارت هلاک و رسیده است تدبیر هائیکه غالباً با ضابطه های اخلاقی جور نبوده است ولی آثار علمی او ، اورایکی از مفاخر ایران قرار داده است .

پس اگر قصورات ، پس از فوت قائدی روحانی بکار افتد و برای وی مکارم و فضایل بی شمار بسازد جای تعجب نیست ولی اشکال کار در این است که این امر در حدود معقول و موجه باقی نمانده و شکلی بازاری و عامیانه و شبیهت قسطنطنیه بخود میگیرد .

تولد حضرت محمد مثل تولد میلیاردها نوزاد دیگر صورت گرفته و کثرین اثری و حادثه ای روی نداده است . اما تب معجزه سازی ، مردم را به تحولات و افسانه ها کشانیده است . از تولد حضرت شکانی در ایوان مداین پدید آمد و آتشکده فارس خاموش شد .

ایا این اثر طبیعی و ذاتی تولد حضرت رسول است یا امری خارق العاده و بمنزله اعطای ربیت از جانب خداوند ؟

بحکم عقل و برهان حسی و ریاضی هیچ معلولی بدون علت نیست تمام رویداد های جهان هستی خواص طبیعی و خواص سیاسی و اجتماعی معلول عللی هستند ، گاهی این علل آشکار است : آفتاب می تابد ، گرمی و نور که خاصیت ذاتی اوست حاصل میشود ؛ آتش میسوزند ، مگر اینکه عایقی مؤثر مانع خاصیت ذاتی او شود . آب برآشپزی میبرد مگر آنکه نیروی جبراً و قسراً آنرا بالا برد . گاهی علل حوادث آشکار نیست و باید بدان پی برد . چنانکه بسیاری از رویداد ها سابقاً معلوم نبود و بشر به کشف آن پی برده است مانند رعد و برق یا بروز امراض و راه علاج آن .

میان تولد نوزادی در مکه و خاموش شدن آتشکده ای در ایران هیچگونه رابطه علّیت وجود ندارد .

اگر طاق کسری ترك پر داشته است باید معلول نشست کردن دیوار آن دانست .



اما مؤمنان معجزه تراش آنرا يك نوع اختطاری از جانب خدا اوند  
می گویند. یعنی خدا می خواهد به ساکنان قیسفون و مخصوصاً به پادشاه  
ایران بگوید امر مهمی در شرف ظهور است یا به مؤبدان و نگهبانان  
آتشکده فارس بفهیند که مردی امروز هائی به عرشه حیات گذاشته  
است که راه و رسم آتش پرستی را بر خواهد انداخت .

اما پادشاه ایران یا پیشوایان زردشتی چگونه می توانند که  
طاق و خاموش شدن آتش را علامت تولد طفلی بدانند که چهل سال بعد  
به دعوت اسلام بر می خیزد ؟

خدا اوند حکم و دانا چرا متوقع است که مردم ایران چهل سال  
قبل از بعثت حضرت رسول از بعثت وی با خبر شوند ؟ سیر در اوضاع  
عربستان قبل از بعثت نشان میدهد که خود حضرت رسول هم از اینکه وی  
بعثت خواهد شد خبر نداشت .

اگر خدا اوند قادر می خواست تولد حضرت محمد را حادثه ای بزرگ  
و غیر مترقب جلوه دهد چرا در خانه کعبه که محل ظهور اسلام است شکافی  
دید نیامد و بتان بی جان از جایگاه خود فرو نریختند که لا اقل تنبیهی  
برای قریش باشد و اختطار او مؤثر تر از خاموش شدن آتشکده بشود ؟  
چرا مقارن بعثت معجزه ای ظاهر نشد که تمام قریش را به ایمان کشاند  
و سیزده سال رسول محبوب او مورد آزار و عناد قرار نگیرد ؟ چرا در  
دل خسرو پرویز فروغی نتابید تا امامت حضرت را پاره نکند، هم خود ایمان  
آورد و هم بجهت تبعیت او بر سراسر ایران نور اسلام بتابد و بدون جنگ  
قادیسیه و نهاوند شاهنشاهی ایران زیر پرچم اسلام در آید ؟

سالها پیش از این از نویسندگ بزرگ فرانسه « ارنست رمان » کتابی تحت عنوان « زندگی گالی عبسی » خواندم که در آن با مهارت يك نقاش چیره دست سیاهی روشن و زنده ای از حضرت مسیح رسم شده است. چندی بعد کتاب دیگری از نویسندگ موشکاف آلمانی « امیل لودویگ » بعنوان « پسر آدم » بدستم افتاد که بقول خود او با فقدان مدارک تاریخی قابل اعتماد و با نداشتهن تصویری از عبسی ، شخصیت وی را بگونه ای موجب ورزش نشان داده است .

من در این مختصر داعیه رسم ۲۳ سال از عمر ۶۳ ساله حضرت محمد را ندارم و بدون قواصع دروغین نه موهبت و ظرافت فکری « رمان » را در خود می بینم و نه شکیبایی کافی و نیروی تحقیق « امیل لودویگ » را نمیتوانم شخصیت قوی و قدرت روحی مردی را رسم کنم که مانند لنین حادثه آفرین رین موجود تاریخ بشر باشد خواند ، با این تفاوت که پشت سر لنین حزبی نیرومند و مؤمن قرار داشت ولی محمد با دست خالی و یارانی بسیار معدود ، پای به ساحت تاریخ گذاشت و بیگانگ وسیله کار او قرآن بود و قرآن . نه ، من نه در خود چنین شکیب را سراغ دارم و نه آن همت را که با امواج کوه پیکر مقاومت ناپذیر خرافات به ستیزه برخیزم ، قصد من از این مختصر بیرون کشیدن خطوطی چند و بیرون انداختن شبهی است . که از خواندن قرآن و سیر اجالی پیدایش اسلام در ذهنم پدید آمده است ؛ راست و صریحتر گویم :

يك اندیشه یا ملاحظه روانشناسی مرا به نگاشتن این یاد داشت هارا بر انگیزته است و آن بیان این مطلب است که در تحت تأثیر عقیده خرد و ادراک آدمی از کار میافتد ، چنانکه میدانم عقایدی از طفولیت به شخص تلقین شده و زمینه اندیشه های او قرار میگیرد و آنوقت میبخواهد

همه حقایق را بآن معتقدات تلقینی که هیچ مصدر عقلانی ندارد منطبق سازد . حتی دانشمند آن نیز بجز عده ای انگشت شمار باین درد دچارند و نمیتوانند قوه ادراک خود را بکار اندازند ، و اگر هم بتوانند بکار اندازند برای تأیید عقاید تلقینی است . بشری که وجه امتیازش قوه ادراک است و با قوه ادراک مسائل ریاضی و طبیعی را حل میکند ، در امور عقیده ای خواه سیاسی و خواه دینی و غیره پای روی عقل و حتی مشهودات مینگذارد .

# کودکی

از دوران کودکی حضرت محمد اطلاعات زیادی در دست نیست . طفلی بدون وجود پدر و مادر در خانه عموی خویش زندگی میکند - عمویی با رأفت و شفقت ولی کم بضاعت - برای اینکه عاقل و باطل نمانده و به زندگی او کمک کرده باشد اشتران ابو طالب و دیگران را برای چرا به صحرا برده هنگام غروب در صحرائی خشک و عبوس مکه تک و تنها بسر میبرد .

کودکی باهوش و حساس که چند سالی بدینگونه روز را به شام میسراند ، رنج میبرد و پوسته رنج را چون سقزی تلخ می خاید ، چرا یتیم و بی پدر بدنیآ آمده است ؟ چرا مادر جوان و بیگانه کلون مهر و نوازش را بدین زودی از دست داده است ؟ سر نوشت کور چرا جدت بزرگوار و توانایش را پس از مرگ مادر از کفش ریود تا ناچار به خانه عمویانه برد ؟ عموی او خوبتر نیک کرد او ، اما میل و فاقد استطاعت است از اینتر نمیتواند او را مانند بی احمق و اطفال هم شان او نگاهداری کند . عموهای دیگر چون عباس و ابرطوب در نعمت میگذرانند و به وی توجهی ندارند

همه این ناملاجات در روح کودک حساس در طی چند سال قلبي و سرارت ریخته است .

در خاموشي و تنهائي این صحراي بی برکت که شتران تمام نیروي خود را در گردن میگذارند تا از لای سنگها مگر خار و علفی بیابند ، در این ساعتهاي خالي و ملال انگیز جز فکر کردن و ناخشنودی را در ذهن پرورش دادن چه میتوان کرد ؟ .

ناخشنودی از سر نوشت شخص را فلخکام و اعصاب را در چشیدن رنج حرمان حساستر میکند ، خاصه هنگامیکه شخص به خود واگذار شود و موجبی برای انصراف فرام نباشد . در زیر و رو کردن موجبات ناسازگاری بخت ، اندیشه پوسته در حرکت است و ناچار مسیری پیدا میکند . بخوبی میتوان فهم کرد که با مرور زمان ، میر اندیشه این طفل بسوی نظام اجتماعی پرود و منشأ بخت بد را در آنجا جستجو کند . پسرهای عثمان و حسن او در وفاه و خوشی پسر می برند زیرا پدرانشان مبالغه امور خانه کعبه اند . در مراسم حج به زائران کعبه نان و آب می فروشد و حواجج آنها را رفع می کنند . کالاهائی که از شام آورده اند به بیای خوبی می فروشد و محصول آنان را به قیمت ارزانی می خرند و از این راه سود فراوان بر می گیرند و طبعاً فرزندان ایشان نیز بهره مند از این تولید کعبه و داد و ستد با بادیه نشینان می شوند .

طوائف بی شمار ، چرا به کعبه روی می آورند و مایه ثروت و سیادت قریش می شوند ؟ .

برای اینکه خانه کعبه مقررت های نامدار است ؛ برای اینکه در کعبه سنگ سیاهی قرار دارد که در نظر اعراب مقدس است و طوائف بدور آنرا مایه خوشبختی و نجات میداند ، برای اینکه باید فاصله میان صفا

ومروه را هروله کنان ببینند با برده و بی که بر قلب این صوفیه قرار دارد نیایش و نیاز برند ، برای اینکه در حین طواف و در اثنای دویدن میانت صفا و مروه هر طایفه ای بت خود را به صدای بلند بخواند و اشجار حاجات خود را مثلث نماید .

با آن هوش تند و با آن حساسیت شدید اعصاب و اندیشه روشن ، محمد یازده و دوازده ساله از خود می پرسد آیا در این سنگ سیاه نیروئی نهفته است و آیا از این مجسمه های بی حس و حرکت کاری ساخته است ؟ و شاید این شك و بد گمانی به سنگ سیاه و بتان گوناگون ، ناشی از تجربه و آزمایش شخصی سر چشمه گرفته باشد . هیچ بعید نیست که خود او با شوق و امید بک قلب شکسته و روح رنجور بد آنها روی آورده و اثری نیافته باشد .

آیا آیه و الرجس فاجبر ... از پلیدی اجتناب کن ( سوره مدثر آیه ۵ ) که سه سال بعد از دهان مبارکش بیرون آمده است مؤید این فرض و حدس نیست ؟ همچنین آیه شریفه « ووجدك ضالاً فهدی خداوند را گمراه یافت پس هدایت فرموده ( سوره و الضحی آیه ۲ ) قرینه ای مثبت بر این احتمال نیست ؟ آیا بزرگان قریش خود این مطلب واضح و بسطی را نمی دانند ؟ چگونه ممکن است آنها که پوسته مضمین این بارگاهند و اثری از حیات و حرکت و فیض و رحمت در آنها نیافته اند چنین واقعیتی را ندانند ؟ پس سکوت آنها و احترام آنها به « لات » و « منات » و « عزی » مبنی بر چه مصلحتی است ؟ احترام اما مزاده یا متولی است . اگر این تولیت از آنها گرفته شود ، چیزی عاید آنها نمیشود و همان تجارتي که با شام دارند نیز از رونق میافتند زیرا دیگر کسی به مکه نیاید که متاع آنها را گران بخرد و متاع خود را ارزان بفروشد .

در خاموشی بی پایان صحرا و در تنهایی وحشت ناک این روزها نیکیه شتران سرگرم پیدا کردن قوت لایموت بودند و آفتاب گدازنده لا ینقطع می تابید در روح حساس و رؤیا زای محمد مهمنه ای بر پا میشد همه ای که با فرار سیدن شب فرو می نشست زیر غروب آفتاب او را به واقع زندگانی بر میگرداند. باید اشتران را گرد آورد و روی به شهر گذارد برای آنها بخواند، بر آنها می زند، از پراکندگیشان جلو گیری کند تا شبانگاه سالم و درست به صاحبانشان برگرداند.

همه خاموش میشد برای اینکه در تاریکی شب شکل رؤیا بخورد. همه خاموش میشد برای اینکه فردا در خلوت بکنواخت صحرا برگردد و خوش خوش در اعماق ضمیر او چیزی بظهور پیوندد.

این طبایع در خود فرو رفته و سرگرم پندار و رؤیای درونی که موجبات زندگانی آنها را از غوغای خارجی دور ساخته و سر نوشت ظالم از پیوه مندیهای حیات محرومشان کرده است در خلاء صحرائی خاموش تا چهار بیشتر به خود فرو میروند تا وقتی که شبی تا مآرقب پدید آید و در اعماق وجود خویش صدای امواجی را بشنوند امواج يك دریای ناپیدا و مجهول.

چند سالی بدین نحو گذشت تا واقعه ای روی داد که او تازه ای در جان او گذاشت.

در سن با زده سالگی با ابوطالب به شام رفت و ما به ای بدین حرکت و غوغای درونی رسید، دنیایی تازه و روشن که اثری از جهالت و خرافات و نشانی از زنجیری و خشونت ساکنان مکه در آن نبود.

در آنجا با مردمانی مذهب تر، محیطی روشن تر عادات و آداب برتر مواجه شد که مسلماً تأثیری ژرف در جان وی گذاشت. در آنجا زندگانی

بدوی و خشن و آلوده بسه خرافات قوم خود را بهتر حس کرد و شاید آرزوی داشتن جامه ای منظم و متزه تر از خرافات و پلیدی و آراسته به مبادی انسانی در وی جان گرفت .

تحقیقاً معلوم نیست در این نخستین سفر با اهل دیا تنهایی توحیدی تقاسی گرفت است یا نه - شاید سن او اقتضای چنین امری نداشته است ولی مسلماً در روح حساس و رنج کشیده او اثری گذاشته است و شاید همین اثر او را به سفری دیگر تشویق کرده باشد و بر حسب اخبار متواتر در سفر بعدی چنین نبوده و فکر تشنه و کنجکاو او بهره ای وافر از ارباب دیانات گرفت است .

چنانکه اشاره شد از دوران کودکی حضرت محمد اخباری در دست نیست و این امر خیلی طبیعی و معقول است . دوره زندگی گمانی کرده کی تیم که در کفالت عموی خویش روزگار می گذرانده است نمیتواند متضمن حوادثی مهم باشد . کسی به وی توجهی نداشته است تا از وی خاطره ای داشته باشد و آنچه ما اکنون می نویسیم از حدود فرض و حدس خارج نیست کودکی فلک و تنها هر روز با شتران به صحرا میروند در تنهایی این روز های بکنواحت در خود فرو میروند و سر گرم تخیلات و رؤیا ها میشود .

شاید آیات عدیده قرآنی که سی سال بعد از روح منلاطم او فرو ریخته است نمونه ای باشد از این تأملات و تأثر از عالم خلقت .

« افلا تنظرون الی الابل کیف خلقت و الی الارض کیف سطحت و الی السماء کیف رفعت » ؟

تأمل در سوره های مکتبی جان پر از رؤیای کسی را نشان میدهد که از تعبات زندگی گمانی بدور افتاده است و با خویشتن و با طبیعت نجوایی



دارد و گاهی خشم خود را بر متکبران مفرور و بی ارزشی چونت ( ابو  
لمب ) و ( ابو الأشد ) فرو میریزد .

بعد ها که عهد به دعوت بر خاست مخصوصاً پس از توفیق یافتن  
وبالافتخار شأن او مؤمنان از خزانه مأمور تحفیات خود حوادی آفریدند  
که نمونه ای از آنرا در فصل پیش از طبری و واقعی آوردم .

در اینجا اشاره ای هر چند مختصر به يك مطلب ضرورت دارد :

مسلمانان اوضاع حجاز و بخصوص مکه را قبل از بعثت تاریکتر از آنچه  
هست رسم میکنند و معتقدند ابداً فروتنی از فکر سلیم و توجه به خداوند  
در آن نتاییده و جزعادات سخیف و احمقانه ستایش اصنام چیز دیگری  
مشاهده نشده است .

شاید اصرار در این امر بدین منظور بوده است که ارزش بیشتری بظهور  
و دعوت حضرت رسول بدهند ، اما بسیاری از نویسندگان محقق عرب  
چون « علی جوادی » ، « عبد الله بیان » ، « دکتر طه حسین » ، « هیکل »  
« محمد عزت دروزه » ، « استاد حداد » و غیرهم معتقدند که حجاز در قرن  
ششم میلادی بهره ای از تمدن داشته و خداشناسی آنقدرها که خیال میکنند  
مجهول نبوده است .

از نوشته های این محققان و از قرائن و روایات عدیده چنین بر میآید  
که در نیمه دوم قرن ششم میلادی عکس العملی برضد بت پرستی در حجاز  
ظاهر شده بود .

این عکس العمل تا درجه ای مرهون تأثیر طوایف پیسود که بیشتر  
در یثرب بودند و مسیحیانی است که از شام به حجاز می آمدند و تا درجه ای  
مولود فکر اشخاصی است که بنام حنیفان مشهورند .

در سیره ابن هشام آمده است که قبل از آغاز دعوت اسلام :

روزي قریش در نخلستانی نزد يك طائف اجتماع کرده بودند و برای عزى ، که محبوب بزرگ بنی ثقیف بود عبد گرفته بودند ؛ چهار تن از آن میان جدا شدند و با یکدیگر گفتند این مردم راه باطل میروند و دین پدرشان ابراهیم را از دست داده اند ، سپس بر مردم بانگ زدند : دینی غیر از این اختیار کنید ؛ چرا دورسنگی طواف میکنید که نه می بیند و نه می شود ، نه سودی میتواند برساند و نه زیانی این چهار تن عبارت بودند از ورقه بن نوفل ، عبید الله بن جعش ، عیسان بن حویرث ، زید بن عمرو ، از آن روز خود را ضعیف نامیدند و بدین ابراهیم در آمدند . راجع به شخص اخیر الذکر نمازی یاد عیالی روایت کرده اند که می گفت : « لبيتك حقاً حقاً ، تعبداً ورقاً عذت بما عاذ به ابراهیم انى لك راغم مها جشنی فانی جاشم » . و پس از آن سجده می کرد .

با آنکه اکثریت قاطع جزیره العرب در تاریکی جهل و خرافات فرو رفته بودند و پرستش اصنام شیوه غالب ساکنان این سر زمین بود ، در گوشه و کنار آن آئین خدا پرستی بیچشم میخورد . در خود حجاز مخصوصاً یارب به سبب وجود طوایف مسیحی و یهودی پرستش خدای بیگانه يك امر تازه ای نبود .

قبل از حضرت محمد انبیائی در نقاط مختلف عربستان به دعوت مردم و تپى از پرستش اصنام برخاسته بودند که ذکر چند تن از آنها در قرآن آمده است مانند : هود در قوم عباد ، صالح ، در قوم ثمود ، و شعیب در مدین .

راویان عرب از حنظله بن صفوان و خالد بن سنان و عامر بن ظهیر و عدراتی و عبد الله قضاعی نام میبرند . قس بن ساعده اپادی که خطیبی بود

نوا و شاعری فصیح، در کعبه و بازار عکاظ یا خطبه ها و اشعار خود مردم را از پرستش اسنام منع میکرد .

امیه بن ابوصلت که از اهل طائف و قبیلۀ بنی ثقیف و معاصر حضرت محمد بود یکی از مشاهیر حنفیه است که مردم را به خدا شناسی و یزدان پرستی دعوت میکرد . او زیاد به شام سفر میکرد و بار اهبان و عطلای یهود و مسیحی بگفتگو میپرداخت . در آنجا بود که خبر ظهور محمد را شنید و معروف است که آن دورا ملاقاتی دست داد ولی او اسلام نیاورد و به طائف رفت و به یاران خود گفت: من پیش از محمد از کتاب و اخبار ملت ها اطلاع دارم و علاوه بر این ، زبان آرامی و عبرانی نیز میدانم پس به نبوت احقّ و اولی هستم . در صحیح بخاری حدیثی از حضرت رسول هست که فرمود: کاد امیه بن ابوصلت ان یسلم، یعنی نزد یک بود امیه بن ابوصلت ایمان آورد .

شعر مخصوصاً اشعار دوره جوانی ملل ، آینه عواطف و عادات آنهاست . در اشعار دوره جاهلیت به ایهائی بر می خوریم که گوئی یکی از صفاکان گفته است مانند این دوبیت زهیر :

فلا تکنموا الله ما فی نفوسکم      لیخفی و صها یکتم الله بهلم  
یؤخر فیوضع فی کتاب قیدخر      لیوم الحساب او بهجمل فینتم

عبد الله بن ابرص میگوید :

من یبئل الناس بحرموه      رسائل الله لا یخسب  
بالله بیدرک کل غیر      والقول فی بعضه تغلیب  
والله ایس له شربک      علام نما اخفت القلوب

و خود حضرت محمد گاهی به این بیت لبید استشهاد می فرمود :

الا كل شيء ما سوى الله باطل<sup>(۱)</sup>  
وكل نعم لا محالة زائل

چنانکه ملاحظه میکنید قبل از اسلام کلمه جلاله ( الله ) در آثار بسیاری از شعرا آمده و بسیاری از مشرکان قریش نام عهد الله داشته اند که از آن جمله نام پدر خرد حضرت محمد است . و این نشانه آنست که با کلمه الله بیگانه نبوده اند و حتی چنانکه در قرآن اشاره شده است بت ها و صیلة تقرب بوده اند .

بکمی دیگر از شعرای جاهلیت بنام عمرو بن فضل و صریحاً منکر بتان مشهور اعراب بوده است :

تركت اللات والعزى جميعاً      كذلك يفعل الجلد للصبور  
فلا للعزى ازور ولا ابتئها      ولا حنمي بني غنم ازور  
ولا هبلأ ازور وكان رباً      لتاني الدهر اذ حلني صغيراً<sup>(۲)</sup>

پس دعوت به ترك بت پرستی و روی آوردن به خداوند بزرگ بلك امری سابقه ای نبوده است ولی آنچه بی سابقه است اصرار و پافشاری در این امر است . اعجاز محمد در این است که از پای نشست و با تمام اعانت ها و آزارها مقاومت کرد و از هیچ تدبیری روی نگردانید تا اسلام را بر جزیره العرب تحمیل کرد ، قبائل مختلف اعراب را در تحت بلك لرا در آورد ، اعرابی که از امور ماوراء الطبیعه بکلی بیگانه اند و مطابق طبیعت بدوی خود به محسوسات روی میآور دند و جز جلب نفع آنی هدنی

(۱) جز خدا ارند همه چیز باطل است و هر خوشی فنا پذیر است .

(۲) لات و عزى را ترك کردم و شخص شكيبا چنین کند . دیگر نه عزى و نه بود خورش را زیارت میکنم و نه دوت بنی غنم و هبل را .

ند آرند ، جز تصدی و دست درازي به خواسته دیگران کاری از آنها ساخته نیست و هدف آنها تسلط و حکومت است . چنانکه اشاره شد ، ابو جهل به اخنس بن شریق می گفت : « این پیغمبر بازی نقشی است که بنو عبد مناف برای رسیدن به سیادت بازی می کنند و همین فعل را بزید ابن معاویه در سال ۶۱ هجری تکرار میکند که کاش آنهاستیکه در جنگ بدر از محمد شکست خوردند اکنون می دیدند که چگونه بر بنی هاشم غلبه کرده و حسین را کشته ایم و در آخر صریحاً می گوید :

لعبت هاشم بالملك فلا  
خبر جاء ولا وحي نزل

در آخر این فصل باید افزود که همه ادبای محقق عرب در ادبیات دوران جاهلیت متفق الکلمه نیستند و به درستی و اصالت بعضی از آنهاشک دارند ولی امر مسلم اینست که آثار خدا پرستی و نفرت از اوهام بت پرستی در قرن ششم میلادی در سبجاز آغاز شده بود .

## رسالت

در این اواخر محققان بزرگی از باختریان چون « فلک که » - گوگلد زیچر - کویر - آدم هاتز - بلاشر - وده ما دانشمند دیگر در ترویج پیدایش ونشو ونمائی اسلام ، در تنظیم و تفسیر قرآن و شان نزول آیات آن ، در کیفیت پیدایش حدیث و تحولات و بسط و نحو آن تحقیقات دامنه داری کرده و مسئله را صرفاً از لحاظ علمی زیر ذره بین تحقیق گذاشته و هیچگونه تمسبی در پائین آوردن شأن اسلام نشان نداده اند و در تحقیقات و تبلیغات خود از مستندات و منابع موثق اسلامی استفاده کرده اند .

اما با کسانی که تعصب دینی ، بینش آنها را تاریک کرده و حضرت محمد را ماجرا سو ، ریاست طلب و در ادعای نبوت دروغگو خوانده و قرآن را وسیله ای برای نیل به مقصد شخصی و رسیدن به ریاست و قدرت گفته اند اگر اینان همین عقیده را در باره حضرت موسی و عیسی ابراز میداشتند مطلبی بود و از موضوع بحث ما خارج ولی آنها موسی و عیسی را مأمور خدا میدانند و محمد را نه .

هیچگونه دلیل عقل پسند در گفته های آنان دیده نمیشود .

با ایتنا خوب است نخست در اصل نبوت گفتگو کرد ؛ چرا نبوت را يك امر ضروري و مسلم میدانند تا در مقام سبک سنگین کردن آن بر آیند و آنگاه یکی را تصدیق و دیگری را انکار کنند .

پس از انشمنان آن فکور و روشن بین چون محمد بن زکریای رازی و ابو العلاء معری منکر اصل نبوتند و آنچه علای .

میگویند کلام در اثبات نبوت عامه میآورند فارسی و ناسازگار با منطق میدادند. علای علم کلام در باب اثبات نبوت چه میگویند علای کلام میگویند خداوند از راه لطف شخصی را مأمور میکند که خلایق را از شر و بد کاری دور کند، اما طرفداران اصالت عقل می گویند :

اگر خداوند تا این درجه به خوبی و نیکی و نظم و آسایش مردم علاقه داشت چرا همه را خوب نیافرید ؟ چرا شر و بدی را در نهاد خلق نهاد تا نیازی به فرستادن رسول پیدا شود ؟

خواهند گفت خداوند شر و بدی نیافریده است زیرا خدا خیر محض است و این طبیعت خود آدمی است که استمداد شر و خیر هر دو در آن هست .

خواهم گفت این طبیعت را - این طبیعتی که امکان شر و بدی و همچنین امکان خیر و نیکی در او هست که به این افراد داده است ؟

انسان ساخته شده ، با برصه حیات میگذارد ، طبیعت پدر و مادر و خواص مزاجی آنها در بستن نطفه تأثیر میکند و نوزاد با خصایص جسمی و بالطبع با خصایص روحی و معنوی که لازمه ترکیبات جسمی و مادی اوست قدم به دنیا می نهد ؛ همانطور که اراده آدمی در رنگ

چشم و شکل بینی و کیفیت حرکت قلب بلندی و کوتاهی قامت ، قوه دید یا ضعف کلیه او کثرین اثری ندارد در کیفیت ترکیب مغز و اعصاب و قابل درونی خود نیز دستی ندارد. اشخاصی فطرتاً آرام و معتدل و اشخاص دیگر ذکاقت و سرکش و افراط کارند . مردمان نیکو منش محل آزادی دیگران میشوند و به حق سایرین تجاوز نمیکنند و کسان دیگر از هیچگونه زور گوئی دست برنمیدارند .

آیا ارسال رسل برای این است که این طبایع را تغییر دهد ؟ مگر با موعظه ممکن است سیاه پوستی را سفید کرد ؟ بتوان طبع مایل به شر را مبدل به طبع مایل به خیر ساخت ؟

اگر چنین بود چرا تاریخ بشر هسای متدین از لوث جرائم و خشونت و اعمال غیر انسانی لبریز است ؟

پس ناچار باید به این نتیجه برسیم که خداوند از فرستادن انبیاء بر مردم که همه خوب شوند و به خیر گرایند نتیجه مطلوب را نگرفته است و در اندیشه يك شخص واقع بین راه مطمئن دیگری برای رسیدن به این هدف وجود دارد و آن این است که قادر متعال همه را خوبه بیافریند .

مشرعین در برابر این ملاحظه جوابی حاضر دارند که : دنیا دار امتحان است ، باید خوب از بد متمایز شود ( لیمیز الخبیث من الطیب ) . فرستادن انبیاء نوعی اتمام حجت است تا هر که از دستور آنها پیروی کرد به بهشت رود و آنکه سر باز زد به سزای کردار بد خویش برسد . . . . . منکران اصل نبوت گویند :

این سخن عامیانه است ، امتحان برای چه ؟ آیا خداوند میخواهد بندگان را امتحان کند ؟ این سخن غلط است ، خداوند از سرایر و



مکتوبات پندگاران آگاهتر از خود پندگاران است. آیا برای اینکه بر خود پندگاران معلوم گردد که پندند ؟ آنها خود را پند نمیدانند و بدینا را صفت مرتکب شدند شر نگیرد اتمد از این دو مرتکب شدند .

آنها بر حسب فطرت و طبیعت خود رفتار کرده اند. اگر طبیعت تمام افراد یکسان بود دلیلی نبود که عده ای از پندمهر پیروی کنند و عده ای نکنند . بهیچازت دیگر اگر استعداد خوبی و بدی و خیر و شر مساویاً در نهاد آنها بود بالضرورت یا باید همگی پیروی کنند یا نکنند .

از این گذشته عتشر عین نیاید فراموش کنند که ده ها آیه در قرآن هست که گمراهی و هدایت خلق را تابع مشیت خداوندی گفته است : *انك لاتهدی من احببت ولکن الله یتدی من یشاء* - تو هر که را بخوایم نتوانی هدایت کرد ولی خدا آورد هر که را خواست هدایت میکند (سوره قصص آیه - ۵۶) و در آیه ۲۳ سوره زمر میفرماید : *ومن بضل الله فما له من هاد* = کسی را که خدا آورد گمراه نکرد هدایت کننده ای نخواهد داشت .

در سوره محمد آیه ۱۳ میفرماید :

*ولو شئنا لآینا کل نفس هداها* = اگر میخواستیم هدایت نصیب اشخاص میکردیم و آیه های عدیده دیگر مشر است که هدایت و گمراهی را خدا آورد است و آوردن همه آنها در اینجا ما را از موضوع خود خارج میکند و سخن به درازا میکشود بی از همه آنها يك مطلب مسلم حاصل میشود که بدون مشیت الهی هدایت صورت نمیگیرد. علاوه بر این ریشه ای از جاسمه انسانی کنده نشد .

پس قدر مسلم این است که نتیجه مطلوب از فرستادن انبیا بدست نیامده و پیروده متکلمان در اثبات نبوت عامه رتج میبرند .

اثبات نموت همه که علماء کلام ، خواه در دنیای اسلام ، خواه در سایر ادیان سخت بدان کوشیده اند بلك امر شك پذير و با موازين عقلي غير قابل اثبات است . زیرا اثبات وجود پروردگار که انبیا خود را فرستاده اومید افند متوقف بر این است که جهان را حادث و مسبوق به عدم بدانیم . اگر دیبای هستی نموده وجود شده است طبعاً آفریننده اي آرا ایجاد کرده است ولي خود این امر قابل اثبات نیست . ما چگونه میتوانیم به بلك شکل قطعی بگوئیم زمانی بوده است که جهان نبوده و نشانی از هستی نبوده است ؟ .

این فرض که زمانی بوده است که جهان نبوده و خورشید ما و کره های تابع آن وجود نداشته اند قابل تصور و قابل تصدیق است اما اینکه مواد تشکیل دهنده آن نیز نبوده است و هستی آنها از عدم به وجود آمده است چندان معقول بنظر نمی رسد بلکه معقول خلاف آنست یعنی موادی وجود داشته است که از پیوستن آنها به یکدیگر خورشیدی متولد شده است بدون اینکه از عوامل این ترکیب و کیفیت این پیدایش اطلاعی قطعی داشته باشیم . به همین دلیل این فرض موجب و معقول است که پیوست خورشید ها خاموش میشوند و خورشید های دیگری پا به عرصه هستی میگذارند و به عبارت دیگر « حدوث » به « صورت » تعلق میگیرد نه به « ماهیت » و اگر چنین باشد اثبات وجود صانع دشوار میشود .

صرف نظر از این قضیه دشوار و غیر قابل حل ، اگر فرض کنیم جهان هستی نبوده و به اراده خدا اوند قادر هست شده ، عقل در علت غایی آن حیران میشود و با همه جهد و پورش فکر نمیتواند به حل این غامض دیگر دست یابد که چرا عالم بوجود آمد و قبل از آن چرا عالمی وجود نداشت ؟ چه امری خداوند را به آفرینش برانگیخت ؟

پس همه این امور از لحاظ استدلال عقلی صرف لا ینحل میباید چنانکه اثبات وجود صانع یا نفی آن با استدلال عقلی صرف دشوار و تقریباً مجتنب است .

در این گیر و دار يك امر غیر قابل انکار باقی میماند آنهم برای ما ساکنان کره زمین و آن این است که آدمیان نمی خواهند در ردیف سایر جانوران کره زمین باشند . چون اندیشه دارند ، از دور ترین زمانی که حافظه بشر بخاطر دارد قابل به مؤثری در عالم بوده پیوسته پنداشته اند وجودی این دستگاه را بکار انداخته و در خیر و شر مؤثر بوده است .

بنیای این عقیده هرچه باشد خواه اندیشه خواه غرور و خود پسندی و مجاز بودن از سایر حیوانات ، بشر را به ایجاد دیانات برانگیخته است .

در ابتدائی ترین و وحشی ترین طوایف انسانی ، دیانت بوده و هست تا برسد به مترقی ترین و فاضل ترین اقوام ؛ نهایت در اقوام اولیه یا اقوام وحشی کنونی این معتقدات آورده به اوهام و خرافات است و در حال واقع در پرتو فکر دانشمند آن و بزرگان اندیشه دیانت بصورت تعالیم اخلاقی و نظامات اجتماعی در آمده است که باآل آنها را از حال توحش در آورده و به ایجاد نظم و عدالت و آسایش زندگانی رهبری کرده است .

این تحول و این سیر بطرف خوبی مرهون بزرگانی است که گاهی به اسم فیلسوف ، گاهی بنام مصلح ، گاهی بنام قانونگذار و گاهی بعنوان پیغمبر ظاهر شده اند .

مورایی ، کنفوسیوس ، بودا ، زردشت ، سقراط ، افلاطون و ...

در اقوام سخی پیوسته مصلحان بصورت پیغمبر در آمده اند ، یعنی

خود را مبعوث از طرف خداوند گفته اند : موسی به کوه طور رفته  
الواح نازل کرده و قوانینی در اصلاح شئون بنی اسرائیل وضع  
کرده است .

عیسی بهود را سرگرم اوهام و خرافات یافته ، پس قدم افراشته و به  
تعالیم اخلاقی پرداخته و خداوند را بصورت پدری مشفق و خسیس خواه  
معرفی کرده باخسود خویشش را پسر آن پدر آسمانی خوانده است و با  
سواربون چنین عنوایی به وی داده اند و با انجیل های چهار گانه ، صورت  
مشوئش و مبسوطی است از گفته های مجمل او .

در آخر قرن ششم میلادی مردی بنام محمد در حجاز قیام کرده  
وندای اصلاح در داده است .

چه تفاوتی میان او و موسی و عیسی هست ؟

مشرعان ساده لوح ، دلیل صدق نبوت را معجزه قرار میدهند و از همین  
روی تاریخ نویسان اسلام صدها بلکه هزار ها معجزه برای حضرت محمد  
شرح میدهند . شگفت انگیز تر اینکه يك دانشمند مسیحی بنام حداد ،  
کتابی تألیف کرده است بنام ( القرآن و الكتاب ) که گواه رسمت دامنه  
تحقیقات و اطلاعات اوست .

او در این کتاب با شواهد عذیده قرآنی نشان داده است که از حضرت  
محمد معجزه ای ظاهر نشده است و قرآن را نیز معجزه نمیداند ؛ آنوقت  
در کمال ساده لوحی اعجاز را دلیل بر نبوت آورده و استشهاد به معجزات  
موسی و عیسی میکنند در حالی که همه آن معجزات در میان اوهام  
و پندارها ضعیف قابل رؤیت است . آیا اگر حضرت مسیح مرده را زنده  
میکرد ، در تمام جامعه بهود آن تاریخ يك نفر پیدا میشد که برپای  
اونبفتد و به او ایمان نیارود ؟

اگر خدا او را به یکی از بندگانش این قدرت را عطا فرماید که مرده زنده کند ، آب زودخانه را از جریان بازدارد ، خاصیت سوزاندن را از آتش سلب کند ، تا مردم به او ایمان بیاورند و دستورهای سودمند او را بسکار بندند ، آیا ساده و عقلانی تر نیست مگر نیروی تصرف در طبیعت مردم را به وی بدهد و یا مردم را خوب بیافریند ؟

پس مسئله رسالت انبیا را باید از زاویه دیگر نگریست و آنرا یک نوع موهبت و خصوصیت روحی و دماغی فردی غیر عادی تصور کرد .

مثلا در بین جنگجویان گاهی به اشخاصی چون کوروش - سزار - اسکندر - ناپلئون و آدر برمیخوریم که بدون تعلیمات خاصی در آنها موهبت نقشه کشی و فن غلبه بر حریف موجود است . یا در عالم دانش و هنر اشخاصی چون انیشتین - ارسطو - ادیسون - هومر - میکلائوژ - وینچی - بتهوون - فردوسی - حافظ - ابن سینا - نصیر الدین طوسی - ابو العلاء معری و صدیقا عالم ، فیلسوف ، هنرمند ، مخترع و مخترع ظهور کرده اند که با اندیشه و نبوغ خود تاریخ تمدن بشر را نور بخشیده اند . چرا نباید در امور روحی و معنوی چنین امتیاز و خصوصیتی در یکی از افراد بشر باشد ؟

چه منظور عقلی ، در راه امکان پیدا شدن افرادی هست که در کنه روح خود ، به هستی مطلق اندیشیده و از فرط تفکر کم کم چیزی حس کرده و رفته رفته نوعی کشف ، نوعی اشراق باطنی و نوعی الهام به آنان دست داده باشد و آنها را به هدایت و ارشاد دیگران برانگیزد ؟

این حالت در حضرت محمد از دوران صباوت بوده از اینرو در مسافرت خود به شام به تجارت اکتفا نکرده بلکه با راهبان و کشیشان مسیحی تماسهای متعدد گرفته و حق هنگام گذشتن از سر زمین های عاد و ثمود

و مدین به اساطیر و روایات آنها گوش داده و در خود مکه با اهل کتاب آمد و شد داشته در دکان جبر (۱) ساعتها می نشست و با ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه که میگویند قسمتی از انجیل را به زبان عربی ترجمه کرده است در معاشرت دائم بوده است و همه اینها شاید آن همه ای را که پیوسته در اندرون وی بوده مبدل به غوغائی کرده است .

داستان بعثت روایاتی که در سیره ها و احادیث دیده میشود و شخصی اند یسند ژرف بین میتوانند از خلال آنها پی به حقایق ببرد ، همچنین از فرائض و اماراتی که میتوانند از آیات قرآنی بدست آورده اند این معنی را تأیید میکند ، که يك حرکت و جنب و جوش غیر اختیاری در روح حضرت محمد پیدا شده و او را مسخر عقیده ای ساخته بود تا سر انجام منتهی به رؤیا یا اشراق یا کشف باطنی و نزول پنج آیه نخستین سوره علق گردید .

والقرا باسم ربك الذي خلق . خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاكرم .  
الذي علم بالقلم . علم الانسان ما لم يعلم .

\* \* \*

حضرت محمد هنگام بعثت چهل سال داشت ، قامت متوسط رنگی

(۱) جبر در نزد یکی گروه دکان داشت و محمد زیاد نزد او میرفت و می نشست فریض گفتند محمد این سخنان را از جبر یاد میگیرد . آیه ۱-۳ سوره نحل جواب این شایبه است که جبر اجهلی است و قرآن عربی و فصیح است . و الله تعلم انهم بالزلزل انما يلهو بشر لسان الهی و لهدون الیه اجهلی و عذالسان عربی میزد . همچنین نام اشخاص دیگری چون عایشه سلام حویطب و در سیره ما هست که در این کتاب و ملامت بود و حضوت قبل از بعثت با وی رفت و آمد داشت . مضاف فارسیه بلال حبشی و حق ابو بکر صدیق نیز قبل از بعثت با حضوت رسول تقام و مذاکرات داشته اند .

پوره منزلهٔ ایل به سرخچي، موي سرور رنگ چشمان سپاه . کافر شوخي ميکرد و کافر ميخندید و هر گاه ميخندید دست چسارودان ميگرفت . هنگام آن رفتن بر هر گامی تکيه ميکرد و خرامش دور آفتاب نداشت و بدین سوز و آن سوی نميگرست . از قراین و امارات بعيد نمیدانند که در بسیاری از رسوم و آداب قوم خود شرکت داشت ولي از هر گونه جلفی و بسکری جوانان قریش بر کنار بود و بسه دوستی و امانت و صدق گفتار (حق در میان مخالفان خود) مشهور بود . پسر از ازدواج با خدیجه که از تلاش بهاش آسوده شده بود با امور روحی و معنوی ميپرداخت . چون اغلب حنیفان . حضرت ابراهیم در نظر وي سرشت خداشناسی بود و طبیعتاً از بت پرستی قوم خود بیزار . بمقیدهٔ دکنه . حسین غالب بزرگان قریش حقیقتاً از بت پرستی عقیده اي بیه بنان کعب نداشتند ولي چون عقیده رائج اعراب بیه اصنام و سبیل کعب مال و جاه بود سنی ميکردند بدان عقاید ضعیف احترام کنند .

در سخن گفتن تأمل و آهنگ داشت و ميگویند حق از دشمنه اي با حبار بود . نیروی پیدایش قوي وحشو و زواید در گفتار نداشت . موي سر او بلند و تقریباً تا نیمه اي از گوش و پرا ميپوشانید . غالباً کلاهی سفید بر سر ميگذاشت و بر ریش و موي سر عطر ميزد . طبیعتاً مایل بیه مواضع و رافت داشت و هر گاه بکسي دست میداد در او پس کشیدن دست پيشي نمی جست . لباس و موزه خود را خود وصله ميکرد . با زور دستان معاشرت ميکرد . بر زمین می نشست و دعوت بنده اي را نیز قبول کرده و با وي نان حوین ميخورد . هنگام نطق مخصوصاً در موقع بی از فساد صدایش بلند چشانش سرخ و حالت خشم بر سپایش پیدامیشد .

حضرت محمد شجاع بود و هنگام جنگ بر کافي تکيه کرده مدتها نان را به جنگ تشبیح ميکرد و اگر هراسی از دشمن بر جنگجویان اسلام

مستولی میشد محمد پیشقدم شده و از همه بد سخن نژاد يك و میشد. معذ الله  
کسی را بدست خود نکشت جز يك مرقبه که شخصی پوی حمل کرده  
و حضرت پیش دستی کرده و پهلای کش رساند .

از سلطان اوست :

« هر کس با سنگری همراهی کند و بداند که او سنگر است  
سلطان نیست . »

« مؤمن نیست کسیکه سیر باشد و در مسا یکی گرسنه ای داشته باشد .  
« حسن خلق نصف دین است . »

« بهترین جهاد ها کله حقی است که به پستوای ظالم گویند . »

« نیر و مند ترین شما کسی است که بر خشم خویش مستولی شود . »





## بغیت

حرا کوهی است سنگی و خشک در سه کیلومتر متری شمال شرقی مکه ، بر مرتفعات صعب العبور آن غارهایی هست که حنیفان مترجم بد آن روی نهاده روزی چند در تنهایی خیال انگیز آنجا معتکف شده به قائل و تلکیر میپرداختند .

مدتی حضرت محمد نیز چنین کرد ، گاهی رغبت شدید به تنهایی و دوری از غوغای زندگی او را بدانجا میکشاند ، گاهی آذرفه کافی میبرد و لقمه نشده بود بر نیبگشت ، و گاهی با مسدودان میرفت و شامگاهان بخانه میآمد .

یکی از غرور بهای پائیز (۶۱۰) که بنا بود به خانه بر گردد بموضع برنگشت ، از اینرو خدیجه نگران شده کسی بدنبال وی فرستاد ولی پس از آنکه کی خود محمد در آستانه خانه ظاهر شد ، اما پریده رنگ و لرزان . بید رنگ بانگ زد : مرا بیوشانید . او را پوشانیدند و پس از مدتی که حال او بجای آمد و حالت وحشت و نگرانی برطرف شد پیش آمدی را که موجب این حالت شده بود برای خدیجه نقل کرد .

در اینجا خوب است حدیثی از عایشه نقل شود که غالب محدثان بزرگ  
و معتبر چون مسلم، بخاری، ابن عبد البر، ابو داود طیاسی، تبری، ابن  
سید الناس و فقیه بنامی چون احمد بن حنبل [ در مسند ] آورده اند :

« آغاز وحی رسول بشکل رؤیای صالحه بوی دست میداد و مانند  
سپیده بامداد روشن بود در غروب یکی از روزهایی که در غار حرا  
گذرانیده بود ملکی بروی ظاهر شد و گفت : اقرأ = بخوان . و حضرت  
محمد جواب داد ما انا بقاره = نمی توانم بخوانم . »

آنچه حضرت محمد برای حضرت خدیجه نقل کرده است بدین  
قرار است :

« فإخذني وغطني حتى بلغ مني الجهد = یعنی آن فرشته مرا پوشاند  
( فروپچید ) به حدی که از حال رفتم . چون بخود آمدم باز گفت  
( اقرأ یعنی بخوان - باز گفتم نمی توانم بخوانم باز مرا فروپچید بعدی  
که ناتوان شدم . آنگاه مرا رها کرد و برای بار سوم گفت بخوان باز  
گفتم نمی توانم - باز مرا پوشانید ( فروپچید ) و سپس رها کرده گفت  
« اقرأ باسم ربك الذي خلق ، خلق الانسان من علق . اقرأ و ربك  
الاکرم . الذي علم بالقلم . علم الانسان ما لم يعلم . »

« بعد از این صحنه فرشته ناپدید شد و حضرت بخود آمده راه خانه  
اش را پیش میگیرد .

سپس به حضرت خدیجه میگوید من بر جان خود بیمناک شدم و خشیت  
علی نفسی . این عبارت حضرت رسول را بر چه باید حمل کرد ؟ چرا  
بر جان خویشتن بیمناک شده است ؟ آیا خیال کرده است در مشاوری  
اختلائی روی داده است یا سحر و جادویی در کار او کرده اند و یا بیماری  
چاره ناپذیری بر وی مستولی شده است ؟